

# نظام ارتباطی آموزش در ایران

## آموزشی متوسطه و آموزشی عالی با تأملی بر علوم انسانی



عنوان: نظام ارتباطی آموزش در ایران / آموزش متوسطه و آموزش عالی با تأملی بر علوم انسانی

نویسنده: علی خورسندی طاسکوه

تهران؛ ۱۳۸۵

ناشر: پژوهشکده‌ی مطالعات فرهنگی و اجتماعی، ۱۶۸ صفحه

فرناز فیضی

گزینش متمرکز دانشجو پرداخته است. واقعیت این است که آموزش متوسطه به عنوان یک مقطع بسیار مهم آموزشی، علاوه بر مهیا نمودن دانش‌آموزان برای ورود به دانشگاه‌ها و مراکز آموزش عالی، کارکردهای دیگری نیز دارد که آموزش انواع مهارت‌های اجتماعی، حرفه‌ای و ارتباطی به دانش‌آموزان از مهم‌ترین آنهاست.

اهداف و کارکردهای عمده‌ی آموزش عالی را می‌توان به چهار مؤلفه‌ی زیر خلاصه کرد:

الف) کمک به تحقق هدف‌های اجتماعی از طریق فراهم نمودن برابری در فرصت‌های آموزش عالی  
ب) برآوردن تقاضای اجتماعی برای آموزش عالی متناسب با ویژگی‌ها، انگیزه‌ها، انتظارات و تحصیلات افراد، پرورش توانایی‌های بالقوه‌ی شهروندان و تسهیل فرآیند یادگیری مستمر.

ج) پرورش نیروی انسانی متخصص  
د) پیش‌برد مرزهای دانش و تولید دانش نو  
یکی از عمده‌ترین انتقاداتی که به نظام آموزشی کشور می‌شود، افول کیفیت آموزش است. رشد کمی دانشجو و دانشگاه در مقطع زمانی یک ربع قرن انقلاب اسلامی به طور میانگین ۱۵ درصد در سال است که در طول تاریخ آموزش عالی مدرن دنیا بی‌نظیر بوده است. اما تجربه‌ی جهانی نشان می‌دهد که رشد کمی آموزش در کشورهای در حال توسعه، به دلیل فقدان امکانات مهارتی، مالی و کالبدی لازم منجر به افت کیفی آموزش می‌شود. البته به عقیده‌ی برخی کارشناسان، یکی دیگر از دلایل اصلی افول کیفی و علمی برنامه‌های آموزشی، کاهش ۴۰ درصدی بودجه‌ی سرانه‌ی دانشجو در ۲۵ سال اخیر است.

نگارنده، نظرش را نسبت به کنکور این‌گونه بیان می‌دارد که کنکور از یک‌سو نظام آموزشی و یادگیری دبیرستانی را به جای دقت به سرعت و به جای تفکر به حدس زدن و به جای پرورش استعداد

پژوهشکده‌ی مطالعات فرهنگی و اجتماعی وزارت علوم، تحقیقات و فناوری، نهاد پژوهشی نوپایی است که مأموریت اصلی آن ایجاد زمینه‌های تولید علم و دانش بومی در حوزه‌ی مطالعات فرهنگی، اجتماعی مرتبط با آموزش عالی از طریق انجام و حمایت از پژوهش‌های بنیادی، توسعه‌ای و کاربردی است.

کتاب «نظام ارتباطی آموزش در ایران / آموزش متوسطه و آموزش عالی با تأملی بر علوم انسانی» حاصل پژوهشی است که توسط آقای علی خورسندی طاسکوه و با حمایت پاره‌ای از استادان و پژوهشگران برجسته‌ی دانشگاهی و تعلیم و تربیت کشور شکل گرفته است. دغدغه‌ی اصلی این اثر پژوهشی، بررسی و توصیف وضعیت ارتباطی موجود میان آموزش متوسطه و آموزش عالی به مثابه دو بخش اصلی نظام آموزش کشور و توصیف عوامل و موانع اصلی برقراری ارتباط ساختاری و فرآیندی مطلوب و معنادار میان این دو بخش نظام آموزشی است.

روش این تحقیق، توصیفی و از نوع پیمایشی است. به منظور گردآوری و دستیابی به داده‌های مستدل، کارشناسی شده و عمیق، ابزار گردآوری اطلاعات، مصاحبه‌ی نیمه‌سازمان یافته از نوع «کی-انفورمنت» یا مصاحبه با نخبگان و صاحب‌نظران است.

جامعه‌ی آماری پژوهش، پژوهشگران، صاحب‌نظران دانشگاهی در حوزه‌ی تعلیم و تربیت و معلمان و مدیران آموزش متوسطه‌ی شهر تهران بوده و روش نمونه‌گیری، ترکیبی از نمونه‌گیری هدف‌مند و نمونه‌گیری زنجیره‌ای است.

نویسنده در فصل اول کتاب به طور مختصر و مفید، آموزش متوسطه و آموزش عالی و کارکردهای هر کدام را نقد و بررسی کرده است. همچنین در بخشی به آسیب‌شناسی ارتباط میان آموزش متوسطه و آموزش عالی پرداخته و نیز وضعیت دانشگاه در عصر جدید را در کشورهای توسعه یافته و در حال توسعه توصیف کرده است. وی همچنین به دلایل افول کیفیت آموزش در ایران و نقد کنکور یا نظام

به آموزش‌های قالبی و یکسان سوق داده است. نویسنده در ادامه همچنین به انتقاداتی که صاحب‌نظران به نظام آموزشی خصوصاً آموزش عالی می‌کنند از جمله تک‌بعدی بودن برخورد نظام آموزشی با محتوای آموزش و در نتیجه تک‌بعدی بودن خروجی‌های آن، تهدید استقلال نظام آموزشی، ضعف در برنامه‌ریزی آموزشی و نیز ضعف در مهارت‌های ارتباطی فارغ‌التحصیلان اشاره می‌کند و چاره را در بازتعریف‌ها و بازنگری‌های گوناگون در تمام جنبه‌های کمی و کیفی و ساختاری نظام آموزشی می‌داند.

به نظر می‌رسد ایجاد و گسترش هر نوع ارتباط، تعامل و همگرایی مطلوب و معنادار میان آموزش متوسطه و آموزش عالی در گام نخست، مستلزم برقراری یک حلقه‌ی گفت‌وگو میان مدیریت‌های این دو بخش آموزشی است.

علی خورشیدی در هر کدام از ۱۰ فصل آینده‌ی کتاب با متخصصان و صاحب‌نظران در زمینه‌ی علوم تربیتی به بحث و گفت‌وگو پرداخته است و به طور کلی نظر این اساتید را راجع به آسیب‌های نظام آموزشی کشور، کنکور و جایگزین‌های احتمالی به جای کنکور، اهمیت علوم انسانی و بی‌توجهی به آن در کشور ما، سابقه‌ی تاریخی توجه بیشتر به علوم تجربی و ریاضی، چگونگی ایجاد ارتباط نظام‌مند بین نظام آموزش متوسطه و عالی و ارائه‌ی راهکارهای کاربردی و... جویا شده است. از میان این صاحب‌نظران می‌توان به «دکتر علی محمد کاردان»، «دکتر محمود مهرمحمدی»، «دکتر فریده مشایخ»، «دکتر زهرا گویا» و... اشاره کرد. در این مقال به دلیل حفظ اختصار، تنها به مصاحبه‌ی اول اشاره‌ای کوتاه داریم.

دکتر علی‌محمد کاردان دارای دکترای رشته‌ی فلسفه و علوم تربیتی از دانشگاه ژنو است. در مدت قریب به ۵۰ سال تدریس و فعالیت علمی، دو کتاب نوشت. ۲۲ کتاب ترجمه کرد و بیش از ۹۰ مقاله در نشریات علمی منتشر نمود. سال‌هایی چند رئیس دانشکده‌ی علوم تربیتی و مدتی نیز مدیر مؤسسه‌ی روان‌شناسی دانشگاه تهران بود. او نخستین مدرس «روان‌شناسی اجتماعی» و «روش تحقیق در علوم اجتماعی» ایران شناخته می‌شود.

آنچه از این گفت‌وگو برمی‌آید، این است که دکتر علی‌محمد کاردان رابطه‌ای که میان دو رکن اساسی آموزش کشور در حال حاضر وجود دارد را مناسب نمی‌داند و علل اصلی این وضعیت را در چند عامل بیان کرده است: نداشتن اطلاعات و شناخت کافی دو نظام از وظایف، خواست‌ها و ماهیت یکدیگر، پاسخ‌گو نبودن مدیریت کلان آموزش کشور به این مسئله در ادوار مختلف، حساس نبودن فرهنگ عمومی جامعه به کارکردها و ماهیت این دو نظام، ایجاد ارتباط نظام‌مند و معنادار بین آموزش متوسطه و آموزش عالی در گام نخست، مستلزم هماهنگی در سیاست‌گذاری‌ها و برنامه‌ریزی‌های مشترک بین آن دو در سطح کلان است و راه‌حلش را در تشکیل شورای واحدی از هر دو بخش

تحت عنوان «شوای هماهنگی نظام آموزش کشور» می‌داند. وی در خصوص اهمیت علوم تربیتی و علوم انسانی اعتقاد دارد که تا جامعه، این علوم را آن‌چنان که باید و شاید نشناسد و برای یافته‌های آن ارزش و اعتبار علمی قائل نشود، متحول نخواهد شد. دکتر کاردان، ریشه‌ی تاریخی توجه به علوم تجربی و ریاضی را در قرن نوزدهم می‌جوید؛ یعنی هنگامی که ما ایرانی‌ها با کشورهای مترقی مواجه شدیم و پیشرفت را در علم تجربی دیدیم. «دارالفنون» به این علت تأسیس شد که در آن زمان ایرانی احساس می‌کرد از نظر فنی از جهان مترقی عقب است و در نتیجه علم در این مملکت عبارت شد از علوم تجربی، ریاضی و فنی.

نگارنده در فصل انتهایی کتاب در صدد نتیجه‌گیری از کل مباحث و یافتن جواب این سؤال است که چرا چنین گسست عمیقی بین آموزش متوسطه و آموزش عالی وجود دارد و راهکارهای رسیدن به وضع مطلوب کدام است.

وی ریشه‌ی اصلی عدم تعامل و ارتباط منطقی بین این دو بخش را فقدان رویکرد سیستمی به فرآیند آموزش و عدم شناخت درست این دو خرده نظام از یکدیگر دانست.

«آموزش عالی نسبت به برنامه‌ها و کارکردهای آموزش متوسطه بی‌اعتناست و آموزش متوسطه نیز خود را موظف به ارتباط با آموزش عالی نمی‌داند».

#### پیشنهادهای برای رسیدن به وضعیت مطلوب:

۱- برنامه‌ریزی و سیاست‌گذاری برای توسعه‌ی نظام آموزشی و درسی کشور باید براساس سه رویکرد سیستمی، کلان‌نگر و راهبردی باشد.

۲- در سطح «درون‌سو» هر کدام از دو بخش باید نگاهی تازه به اهداف و رسالت‌هایش داشته باشد.

۳- در سطح «برون‌سو» باید راهی پیدا کرد که این دو بخش نظام آموزشی در هدف‌گذاری، برنامه‌ریزی و اجرا به یکدیگر نزدیک شوند. مثلاً از طریق «شوای هماهنگی نظام آموزش کشور».

۴- گسترش همگرایی و ایجاد مجمعی از دبیران و اساتید دانشگاه در هر منطقه و شهر برای هدایت و برنامه‌ریزی و...

در کل باید گفت کتاب با برخورداری از نگارشی شیوا و ساده می‌تواند هر خواننده‌ای را اقناع کند. نویسنده در این کتاب با رویکردی نقادانه به دو نظام آموزشی متوسطه و عالی می‌نگرد و آن‌چه او بیشتر بر آن تأکید داشته یعنی گسست ارتباط بین این دو بخش نظام آموزشی و نتایج زیان‌بار حاصل از آن یکی از با اهمیت‌ترین مواردی است که کمتر به این صورت جدی به آن پرداخته شده است.

همچنین گفت‌وگو با تنی چند از صاحب‌نظران بنام در زمینه‌ی علوم تربیتی و آموزشی و شکافتن موضوع مورد نظر از جنبه‌ها و ابعاد مختلف به کتاب اعتبار و مرجعیت قابل قبولی داده است.